

علم لدنی و جایگاه حضرت خضر علیہ السلام به عنوان یکی از عالمان به این علم

چکیده: قرآن در ضمن بیان داستان‌هایی در سوره‌ی «کهف»، به بیان ملاقات حضرت موسی علیہ السلام با عالمی پرداخته است که با صراحت نامی از او برده نشده است بلکه با عنوان «عَبْدًا» از او یاد کرده است اما در احادیث با نام «خضر علیہ السلام» معرفی شده است که طبق آیات صریح قرآن بهره‌ی قابل ملاحظه‌ای از علم لدنی را به صورت مستقیم از جانب خداوند دریافت کرده است. این علم بنابر شرایطی به افراد داده می‌شود و تقسیماتی برای آن بیان شده است که حضرت موسی علیہ السلام مأمور می‌شود تا از حضرت خضر علیہ السلام این علم خاص را بیاموزد. این پژوهش بر آن است تا به روش کتاب‌خانه‌ای، ضمن بررسی این علم، تعاریف، تقسیمات و شرایط بهره‌مندی از آن جایگاه علمی این عالم را برجسته نماید.

کلیدواژه‌ها: حضرت موسی علیہ السلام، حضرت خضر علیہ السلام، علم لدنی، قرآن، نبوت.

دکتر مینا شمخی

استادیار

دانشگاه شهید چمران اهواز

m_shamkhi@yahoo.com

مرضیه غلامی مورینه

(نویسنده مسئول)

دانشجوی کارشناسی ارشد

علوم قرآن و حدیث

دانشگاه شهید چمران اهواز

m.gholami.m1369@gmail.com

پیشینه‌ی مقاله

دریافت: ۱۳۹۵/۸/۵

پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۱۸



۱. مقدمه

یکی از چهار داستانی که قرآن در سوره‌ی کهف طی آیات ۶۰ تا ۸۲ به آن پرداخته است داستان ملاقات و همراهی حضرت موسی علیه السلام با عالمی در مکانی که قرآن از آن به عنوان «مجمع البحرين» یاد می‌کند، می‌باشد. در این سفر موسی علیه السلام از عالم می‌خواهد از علم خود که علمی دارای رشد می‌باشد، او را بهره‌مند سازد. عالم، ابتدا مخالفت می‌کند اما پس از اینکه موسی علیه السلام تعهد می‌دهد که در رابطه با اموری که می‌بیند، شکیباً باشد و مخالفتی نکند عالم می‌پذیرد که او را با خود همراه سازد و این دو بزرگوار باهم همراه می‌شوند و داستان با حوادث عجیبی چنان که در قرآن به شیوه‌ی زیبایی بیان شده است، ادامه می‌یابد. این ملاقات مربوط به ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد است (ابن بابویه، ۱۴۰۵ ق، ج ۵، ص ۳۸۶).

قرآن، به عنوان منبع این داستان، شخصیت معلّم حضرت موسی علیه السلام را به تفصیل معرفی نکرده است و نیز منابعی که به تاریخ حیات این مرد عالم پرداخته‌اند نظرات مختلف و گاه متناقضی را مطرح کرده‌اند، بنابراین اگر صرفاً به منابعی غیر از قرآن و روایات صحیحه مراجعه کنیم تاریخ زندگی او در نهایت تشویش و حدس و گمان است با این وجود مفسران و صاحب نظران طبق کلام قرآن در مورد علم این بزرگوار اتفاق نظر دارند اما در مورد نام و اصل و نسب و طول حیات و نبوت این مرد عالم نظرات متعددی بیان شده است.

۲. نام حضرت خضر علیه السلام

احادیث معصومین و منابع تاریخی، این مرد دانشمند را با نام «خضر» معرفی کرده‌اند. در حالی که نام اصلی ایشان «تالیا (بلیا) یا (ارمیا) بن ملکان ابن عامر ابن ارفخشذ ابن سام ابن نوح» است و هم‌چنین به طول حیات آن حضرت

و ملاقات‌های که با افراد داشته اشاره شده است و بر این نظرند که هم‌اکنون نیز در قید حیات است و در هنگام ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در شمار یاران و از وزرای دولت ایشان می‌باشد. در این‌که طبق آیات قرآن ایشان از جانب خداوند به علم خاصی مستفیض شده‌اند، شکی نیست. علمی که از آن با عنوان «علم لدنی»، «علم غیب»، «علم حقیقت» و «علم باطنی» یاد شده است که به شیوه‌ی «الهام» و «اشاره» از جانب خداوند به افراد، بنابر درجه‌ی اخلاص و بندگی آنها که لازمه اش طهارت و ریاضت و پیمودن طریق سلوک است، افزوده می‌شود.

خضر؛ نام یا لقب؟ در قرآن صریحاً نامی از او نیامده بلکه با عنوان «عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (الکھف، ۶۵) از او یاد کرده است ولی در روایات به دو صورت بیان شده است:

۱- روایات متعددی این مرد عالم را با «نام» خضر (با اندک اختلافی که در حرکاتش است، به فتح خاء و کسر ضاد، که به خاطر کثرت استعمال مخفف شده، و با مخففش نامیده شده است (فیومی، ۱۴۱۴ ق، ج ۲، ص ۱۷۲؛ مصطفوی، ۱۳۶۸ ش، ج ۳، ص ۷۴) یا به کسر خاء و سکون ضاد (مجلسی، ۱۴۰۴ ق، ج ۹، ص ۳۰۶) خوانده می‌شود. در این صورت می‌توان گفت اسم اصلی او «خضرویه ابن قایل ابن آدم» است که به او «خضرون» هم گفته شده است (ابن بابویه، ۱۴۰۵ ق، ج ۲، ص ۳۹۱).

۲- در برخی روایات دیگر از خضر به عنوان «لقب» ایشان یاد شده است و نام اصلی او «تالیا (بلیا یا ارمیا) بن ملکان ابن عامر ابن ارفخشد ابن سام ابن نوح» دانسته شده است.

در برخی منابع نیز لقب او را «ابن عباس» ذکر کرده‌اند (ابن شاذان، ص ۱۲۵) که نظری غریب است.

وجه تسمیه یا تلقب به «خضر» به این ترتیب است که او را خضر نامیدند چون بر زمین، چوب یا حصیر خشکی می‌نشست بلافاصله سبز می‌شد (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ ق، ج ۳، ص ۲۷۴؛ ابن بابویه، ۱۳۸۵ ش، ج ۱، ص ۵۹؛ طبری، ۱۴۱۲ ق، ج ۱۵، ص ۱۸۳؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۵، ص ۱۵۲) یا چون در هر مکانی نماز می‌گزارد آن مکان سبز و خرم می‌گشت (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۶، ص ۷۵۴؛ رازی، ۱۴۰۸ ق، ج ۱۳، ص ۱۰). هر دو وجه را صحیح می‌باشند (سیوطی،

۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۲۳۳؛ کاشانی، ۱۳۳۶ق، ج ۵، ص ۳۵۶؛ طریحی، ۱۳۷۵ش، ج ۳، ص ۲۸۹).

کسانی که به پیامبری این عالم بزرگ نظر دارند سرسبز شدن زمین از قدوم او را معجزه‌ای در اثبات نبوتش می‌دانند و اسم اصلی او را «تالیا ابن ملک‌ان ابن عامر ابن ارفخشد ابن سام ابن نوح» (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۳ ص ۲۷۴؛ ابن بابویه، ۱۳۸۵ش، ج ۱، ص ۶۰)، «بلیا ابن ملک‌ان ابن یقطن» (میبدی، ۱۳۷۱ش، ج ۵، ص ۷۱۸؛ سیوطی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۳۸۹؛ طبری، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۵۶) یا «ارمیا ابن ملکا» (ابن بابویه، ۱۳۸۵ش، ج ۲، ص ۵۹۶) می‌دانند و عده‌ای هم اسم «حلقیا» (همو، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۲۴۵) را ذکر کرده‌اند.

برخی احتمال داده‌اند که نام این مرد عالم «الیاس» بوده است (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۸، ص ۲۹۳؛ جزایری، ۱۴۰۴ق، ص ۴۱۲) و گروهی «خضر»، «الیاس» و «یسع» را نام یک شخص دانسته‌اند (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۳، ص ۲۸۳؛ ابو حیان، ۱۴۲۰ق، ج ۷، ص ۲۰۴؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۸، ص ۲۹۳؛ ثقفی، ۱۳۹۸ق، ج ۳، ص ۴۳۸). با وجود تمام این موارد اگر بگوییم این سه نفر افراد متفاوتی بوده‌اند و نام اصلی او را «تالیا (بلیا) یا (ارمیا) بن ملک‌ان ابن عامر ابن ارفخشد ابن سام ابن نوح» بدانیم که به «خضر» معروف شده است به صحت نزدیک‌تر می‌باشد، هم‌چنان که در بیشتر منابع چنین است، ما نیز در این نوشته از ایشان با عنوان «خضر» یاد می‌کنیم.

۳. اصل و نسب حضرت خضر علیه السلام

در مورد اصل و نسب آن بزرگوار نیز نظرات متفاوتی بیان شده است:

۱- در روایتی که الدر المنثور از دارقطنی و ابن عساکر از طریق مقاتل بن سلیمان بن ضحاک از ابن عباس نقل کرده‌اند چنین آمده که: او فرزند بلافضل آدم علیه السلام است (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۲۳۴).

۲- در کتب دیگر او فرزند یکی از پادشاهان قدیم به شمار می‌آید که این پادشاه دارای روش پسندیده‌ای در حکومت بوده است (البستانی، بی‌تا، ص ۴۵).

۳- ابن عساکر از سعید ابن مسیب، و طبری از عبدالحکم شوذب نقل می‌کند که مادر او رومی و پدرش فارس بوده است (سیوطی، ۱۴۰۴ ق، ج ۴، ص ۲۳۳؛ آلوسی، ۱۴۱۵ ق، ج ۸، ص ۲۹۳؛ میبیدی، ۱۳۷۱ ش، ج ۵، ص ۷۱۸؛ طبری، ۱۴۰۳ ق، ج ۱، ص ۲۵۶)

۴- عده‌ای گفته‌اند: فرزند پدر و مادر متدینی بوده است، که به حضرت ابراهیم علیه السلام ایمان آورده‌اند.

۵- در برخی منابع او، فرزند «فرعون» دانسته شده است که این نظر غریب می‌باشد (زبیدی، ۱۴۱۴ ق، ج ۶، ص ۳۲۵). در حالی که اگر طبق بیش‌تر منابع ایشان را فرزند «ملکان ابن عامر ابن ارفخشد ابن سام ابن نوح» بدانیم به صحت نزدیک‌تر می‌باشد.

تاریخ زندگی آن حضرت مربوط به زمان پادشاهی «فریدون بن اثفیان» می‌باشد (طبری، ۱۴۰۳ ق، ج ۱، ص ۲۵۶؛ جزائری، ۱۴۰۴ ق، ص ۲۹۲؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸ ش، ج ۸، ص ۱۰۱؛ طریحی، ۱۳۷۵ ش، ج ۲، ص ۴۵).

۴. حضرت خضر علیه السلام نبی یا ولی؟

در این مورد سه نظر بیان شده است:

• آن حضرت دارای مقام نبوت می‌باشد (طبری، (به نقل از ابن اسحاق)، ۱۴۰۳ ق، ج ۱، ص ۳۸۹؛ ابن بابویه، ۱۳۸۵ ش، ج ۱، ص ۵۹؛ میبیدی، ۱۳۷۱ ش، ج ۵، ص ۷۱۸؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ ق، ج ۳، ص ۲۵۱ و ۱۶۱).

• دارای مقام ولایت است (بغوی، بی تا، ج ۳، ص ۱۷۳).

• او یک فرشته است (عاملی نباطی، ۱۳۸۴ ق، ج ۲، ص ۲۲) که نظری غریب می‌باشد و به آن پرداخته نمی‌شود.

کسانی که او را نبی می‌دانند در مرسل و غیر مرسل بودن او اختلاف نظر دارند. و این‌گونه استدلال می‌کنند: حضرت موسی علیه السلام پیامبری اولوالعزم و صاحب شریعت است، نمی‌تواند از غیر پیامبری بخواهد که به او علم بیاموزد، در واقع این علم‌آموزی با نبوت حضرت موسی علیه السلام منافات دارد پس لازم می‌آید که این مرد عالم نیز پیامبر باشد. آنان به آیات قرآن

نیز استناد کرده‌اند که خداوند می‌فرماید: «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (الکهف، ۶۵) «لدا» بیان‌گر دریافت مستقیم این علم از سوی خدا است و اینکه آن بزرگوار می‌فرماید: «وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» (الکهف، ۸۲) به این معنی است که دستور این امور را مستقیم از جانب خداوند دریافت کرده است که در نهایت نبوت ایشان را نتیجه می‌دهد.

کسانی که او را دارای مقام ولایت می‌دانند، می‌گویند: حضرت خضر علیه السلام پیامبر نیست چون از او در قرآن به طور واضح اسمی برده نشده و نیز کتاب و شریعتی به او نسبت داده نشده است. اما باید گفت بسیاری از پیامبران در قرآن اسمی از آنان نیامده است و کتاب و شریعتی هم برای آنان منظور نشده است. آنان هم‌چنین استدلال می‌کنند که این صحیح است که پیامبر نمی‌تواند از مردم عادی یا به عبارتی از رعیت علم بیاموزد اما باید توجه داشت که حضرت خضر از اولیاء است و جزء مردم عادی محسوب نمی‌شود و هم‌چنین علم آموزی حضرت موسی علیه السلام از خضر با نبوت موسی علیه السلام منافاتی ندارد چون قلمروی علم آن دو با هم متفاوت بوده است هم‌چنان که امام رضا علیه السلام فرموده‌اند: «قلمرو مأموریت این دو بزرگوار با یکدیگر متفاوت بوده و هر کدام در کار خود از دیگری آگاه‌تر بوده است» (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۶، ص ۴۸۰؛ حقی بروسوی، بی‌تا، ج ۸، ص ۳۴۴؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۲، ص ۵۱۵). در حدیثی هم از امام صادق علیه السلام روایت شده است ایشان که فرمودند: «موسی در علم شرع از خضر آگاه‌تر بود ولی خضر در رشته و مأموریت دیگری غیر از آن آگاه‌تر بود» (قرائتی، ۱۳۸۳ ش، ج ۵، ص ۱۹۸) هم‌چنین؛ سخن حضرت خضر علیه السلام خطاب به حضرت موسی علیه السلام این امر را روشن‌تر می‌سازد که فرمودند: «انی وکلت بامر لا تطیقه، و وکلت انت بامر لا اطیقه» (بحرانی، ۱۳۷۴ ش، ج ۳، ص ۶۴۶؛ ابن بابویه، ۱۳۸۵ ش، ج ۱، ص ۶۰) که در برخی منابع این‌گونه بیان شده است: «یا موسی انی علی علم من علم الله لاتعلمه علمنیه و انت علی علم من علم الله علمک لا اعلمه» (ابن العربی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۰۷؛ طوسی، بی‌تا، ج ۷، ص ۸۳؛ طبری، ۱۴۱۲ ق، ج ۱۵، ص ۱۸۳؛ سیوطی، ۱۴۰۴ ق، ج ۴، ص ۲۲۹).

در نهایت؛ با توجه به کلام خداوند که او را دارای رحمت خاص و علم لدنی می‌داند: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتِينَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (الکهف، ۶۵) و کلام خود حضرت خضر که می‌فرمایند: «وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ

تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» (الکھف، ۸۲) که به معنای دریافت دستور از جانب خداست و نیز با توجه به روایاتی که ایشان را پیامبر می‌دانند مانند این روایت از امام صادق علیه السلام که فرمودند: «خضر پیغمبر فرستاده شده مرسل بوده است که خداوند به سوی قومش مبعوث فرمود و او مردم خود را به سوی توحید و اقرار به انبیاء و فرشتگان خدا و کتاب‌های آنان دعوت می‌کرده است و معجزه‌اش این بود که روی هیچ چوب خشکی نمی‌نشست مگر این که سبز می‌شد و بر هیچ زمین بی‌علفی نمی‌نشست مگر اینکه سبز و خرم می‌گشت و اگر او را خضر نامیدند به همین جهت بوده است و گرنه اسم اصلی او «تالیا (بالیا) بن ملکان» ابن عابر بن ارفخشد بن سام بن نوح علیه السلام بوده است» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۳، ص ۳۸۶؛ طباطبایی، ۱۴۱۳، ج ۱۳، ص ۳۵۲)، سخن علامه مجلسی را نتیجه می‌گیریم که می‌گویند: «خضر پیامبر خدا بود، علمی که پیامبر باید در آن محتاج به غیر نباشد، شرایط و احکام است؛ اگر بعضی علوم را که تعلق به شرایع و احکام نداشته باشد، حق تعالی توسط بشری تعلیم پیامبر نماید، چنان‌چه توسط ملائکه تعلیم او می‌نماید مفسده‌ای ندارد و از این‌که موسی علیه السلام در بعضی علوم محتاج خضر باشد لازم نمی‌آید خضر از آن حضرت اعلم و افضل باشد، زیرا ممکن است علمی که مخصوص موسی علیه السلام باشد و خضر نداند بیشتر و شریف‌تر از علمی باشد که مخصوص خضر علیه السلام است» (مجلسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۷۵۹).

در نهایت باید گفت بهره‌ی موسی علیه السلام از علم شریعت نسبت به خضر علیه السلام بیشتر بوده است و بهره‌ی خضر علیه السلام از علم حقیقت نیز بیشتر از موسی بوده است (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۳۱۲) پس مانعی ندارد که حضرت موسی علیه السلام از حضرت خضر علیه السلام بخواهد تا به او علم حقیقت بیاموزد هرچند قلمرو این دو علم چندان از هم دور نیست که نتوان بهره‌ای هرچند ناچیز از علم طرف مقابل را داشت و طرفین هم از علم یکدیگر چندان بی‌اطلاع نیستند که در ادامه به آن پرداخته می‌شود. اما به راستی این علم چه نوع علمی بوده است که خداوند پیامبر اولوالعزم خویش را که هدایت‌گرمی است به طرف عالم به این علم سوق می‌دهد؟ این علم در کدام دسته‌بندی علوم جایی می‌گیرد؟

۵. تقسیم بندی علوم

در میان اهل علم همواره علم از جهاتی تقسیم بندی شده است. این تقسیم بندی را از دو دیدگاه، امامان به عنوان وارثان علم انبیاء که سردمداران تمام عالمان بوده اند و صوفیان به عنوان گروهی از عالمان که علم لدنی نزد آنان اهمیت ویژه ای دارد و از مباحث مهم و کلیدی این گروه است، بیان می کنیم:

۱.۵. دیدگاه امامان علیهم السلام

امامان تقسیم بندی هایی برای علم برشمرده اند که به چند مورد پرداخته می شود تا جایگاه علم ویژه حضرت خضر علیه السلام روشن شود:

امام علی علیه السلام در سخنی علم را برای «ابوطفیل» بر دو نوع معرفی می کند:

- ۱- علمی که مردم می توانند در آن نظر کنند و آن را دریابند.
- ۲- علمی که مختص خداوند است و کسی نمی تواند آن را درک کند (ابن بابویه، ۱۳۶۲ ش، ج ۱، ص ۴۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۱، ص ۲۱۰؛ فیض کاشانی، ۱۳۷۱ ش، ص ۲۲).

امام باقر علیه السلام در تقسیم بندی که برای علوم برشمرده اند آنها را به دو دسته تقسیم کرده اند:

- ۱- علمی که غیر از خداوند کسی بر آن اشراف و آگاهی ندارد.
- ۲- علمی که خداوند به ملائکه و پیامبران بخشیده است (عیاشی، ۱۳۸۰ ق، ج ۲، ص ۲۱۷؛ برقی، ۱۳۷۱ ق، ج ۱، ص ۲۴۳؛ کلینی، ۱۴۲۹ ق، ج ۱، ص ۱۴۷؛ بحرانی، ۱۳۷۴ ش، ج ۳، ص ۲۶۵).

آن بزرگوار در تقسیم بندی دیگری علم خداوند را به دو علم «علم خاص» و «علم عام» تقسیم کرده اند: ۱- علم خاص را علمی می دانند که مخصوص خداوند است و فقط او دارای این علم می باشد که در حدیث دیگری از آن به عنوان «علم

مکنون و مخزون» یاد کرده‌اند (صفار، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۱۰۹؛ کلینی، ۱۴۲۹ ق، ج ۱، ص ۱۴۷؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶ ق، ج ۱، ص ۵۱۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۴، ص ۱۱۰).

۲- علم عام علمی است که علاوه بر خداوند، ملائکه و انبیاء و رسولان هم از آن آگاهی دارند و این نوع علم است که اهل بیت پیامبر اسلام علیهم‌السلام آن را به ارث برده‌اند (ابن بابویه، ۱۳۹۸ ق، ج ۱۰، ص ۱۳۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۴، ص ۸۵).

علمی که در احادیث فوق‌الذکر با عنوان علم عامی که خداوند به رسولان و انبیاء افاضه می‌کند، معرفی شده است در واقع همان علمی است که در قرآن از آن به عنوان «علم لدنی» یاد شده است.

۲.۵. دیدگاه صوفیان

علم لدنی نزد صوفیان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است از این رو آنان علم را از منظرهایی تقسیم‌بندی کرده‌اند تا جایگاه ویژه‌ی این علم برجسته شود که ما برای پرهیز از اطاله‌ی کلام به ذکر دو نمونه از این تقسیم‌بندی‌ها می‌پردازیم:

۱- «غزالی» در رساله‌ای که در اثبات علم لدنی تألیف نموده، علم را تقسیم‌بندی کرده است، و این‌گونه توضیح می‌دهد: «علم انسان از دو طریق حاصل می‌شود: اولی تعلیم انسانی و دومی تعلیم ربانی است. طریق اول نیز که طریقی محسوس است، خود بر دو وجه می‌باشد: یکی از طریق عوامل بیرونی یا به اصطلاح خارجی، که همان تحصیل و تعلیم نزد معلم است و دیگری از طریق عوامل داخلی، که همان کسب معلومات با فکر کردن است، حاصل می‌شود. طریق دوم که همان تعلیم ربانی است آن را نیز بر دو وجه دانسته‌اند؛ یکی: «القا وحی» و «دیگری الهام» می‌باشد. وحی ارث و حق رسولان است کسانی که وجودشان بی‌آلایش است و از پستی‌ها و شهوات پاک‌اند و قلبشان مانند لوح پاک است که خداوند علم خود را بر آن نقش بسته است مانند این قول خداوند به رسولش که فرمود: ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾ (النساء، ۱۱۳).

در کنار این تعلیم مخصوص پیامبران تعلیم علم به روش «الهام» یا همان «موهبت» را بیان می‌کند: «الهام؛ آگاهی نفس کلی از نفس جزئی است که بنا بر صفات و قوت و استعداد شخص برای او حاصل می‌شود» (قاسمی، ۱۴۱۸ ق،

ج ۷:، صص ۶۲-۶۱). الهام بعد از تسویه ایجاد می شود همان گونه که خداوند تعالی فرموده است: ﴿وَنَفْسٍ وَّ مَا سَوَّاهَا﴾ (الشمس، ۷) و تسویه، همان تصحیح نفس و بازگشت به سوی فطرتش است که این رجوع بر سه وجه است: یکی از آنها تحصیل جمیع علوم و بهره بردن بیشتر از بسیاری از آن علوم است، دوم: ریاضت راستین و مراقبت و مواظبت صحیح است که پیامبر صلی الله علیه و آله به این حقیقت اشاره فرموده اند: «من عمل بما علم، اورثه الله علم ما لم یعلم» (مجلسی، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۱۴۱؛ مجلسی، ۱۴۰۶ ق، ج ۲، ص ۳۲۲؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۴۶۸) و سوم: تفکر است. پس هرگاه نفس بیاموزد و به علم و عمل، به شرط تفکر، ریاضت کند، به معلوماتش دست میابد و در علم غیب بر او گشوده می شود و هرگاه سالک راه را اشتباه برود در مهلکه های زیان می افتد. پس تفکر اگر در طریق درست باشد به «ذوی الالباب» می رسد و روزنه ای از عالم غیب به قلبش گشوده می شود و عالمی کامل، عاقل، ملهم و موید می شود (قاسمی، ۱۴۱۸ ق، ج ۷، ص ۶۴). با این وصف علم حاصل از وحی را «علم نبوی» و علم حاصل از الهام را «علم لدنی» نامیده اند (نسفی، ۱۴۱۶ ق، ج ۳، ص ۳۴) که علم انبیا و اولی است.

غزالی در تقسیم بندی دیگری که در کتاب «الاحیاء» برای علم الآخرة (علم به احوال قلب و خوی های زشت و نیکوست که به کار آخرت می آید و در مقابل علم دنیا است که به کار دنیا می آید) بر می شمارد می گوید: «علم بر دو قسم است: «علم معامله» و «علم مکاشفه». «علم معامله» و آن علم احوال قلب نسبت به آن چه که پسندیده است مانند: صبر، شکر، خوف، رجاء، رضا، زهد، تقوی، قناعت، سخاء، حسن ظن، حسن خلق، حسن معاشرت و سایر امور نیک و پسندیده و هم چنین معرفت به حقایق این امور و حدود آنها و اسبابی که سبب نیل به این امور می شوند می باشد. اما «علم مکاشفه»: علم باطن، غایت و نهایت علوم و نیز علم صدیقین و مقربین است و آن عبارت است از نوری که وقتی قلب پاک و منزّه از صفات مذموم و نکوهیده باشد، در آن ظاهر می شود و با این علم، اموری که فرد فقط از آنها اسمی شنیده یا معانی مجملی از آنها دریافت کرده است، بر او مکشوف می گردد تا معرفت به ذات حق تعالی و به تمامی صفات، افعال و حکمتش در به وجود آوردن دنیا، حاصل شود. و هم چنین معنی نبوت و نبی، وحی، شیطان، آخرت و بهشت، آتش، عذاب قبر، صراط، میزان و حساب، لقای خداوند، قرب به او و نزول در جوارش، حصول سعادت، مقارنه با ملائک

و انبیاء، تفاوت درجات اهل بهشت و مسائل بسیار دیگری را در می‌یابند» (غزالی، بی‌تا، صص ۲۰-۱۹). به عبارت دیگر؛ غرض وی از علم مکاشفه همان معرفت به معنای حقیقی وحی، نبوت، ملکوت آسمان و زمین، معرفت حقیقی به ذات باری، صفات، افعال، حکمت و نسبت آدمیان با آن و حقیقت جبر و اختیار است. آری، انسان می‌تواند به درجه‌ای برسد که علم به این امور برای او ممکن شود.

«اگر آیینی‌ی دل از رذایل و وابستگی‌های دنیا رهایی یابد و انسان با علم به طریق آخرت چگونگی صیقل این آینه از خبائث را بیاموزد و آن را از شهوات تصفیه و تطهیر کند و همواره در هر شرایطی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اقتدا کند به نسبت آنچه که از این پلیدی‌ها از قلب زدوده می‌شود و رنگ و بوی حق می‌گیرد حجاب بین انسان و معرفت نسبت به صفات و افعال خداوند برداشته می‌شود و نور پروردگار در این امور تجلی می‌یابد و حقایق و راه نیل به آنها بر او نمایان می‌شود این‌گونه با علم مکاشفه پرده‌ها کنار می‌روند» (همان، ص ۲۰).

۲- مؤلف تفسیر روح البیان نظر اهل تصوف درباره‌ی علم را این‌گونه بیان می‌کند که: «ما وقتی امری از امور و یا حقیقتی از حقایق را درک می‌کنیم به صورت «تصور» یا «تصدیق» بر آن حکم می‌کنیم که هر کدام از اینها دو قسم دارند: یک قسم ضروری و اکتسابی و دیگری ضروری و غیراکتسابی.

حال اگر مجهولات نزد نفس با معلومات بدیهی کشف شوند، این طریق «علم نظری» است و اگر از تصفیه‌ی قلب از ناپاکی‌ها و امیال باشد به گونه‌ای که شخص فقط خدا را ببیند «طریق کشف» است که نوع اعلی و برتر آن اسرار ذات و انوار صفات و آثار افعال خداوند است و آن علم الهی شرعی است که در مشرب اهل الله از حیث ارتباط بین خدا و شخص «علم الحقائق» یا «علم بالحق سبحانه تعالی» نامیده شده است. که هر قدر بشر طاقت تحمل آن را داشته باشد از آن بهره‌مند می‌شود در غیر این صورت در ورطه‌ی «حیرت» می‌افتد که آن را «عجز از شناخت حق» می‌خوانند. پس علوم اهل الله مبتنی بر کشف و عیان و علوم دیگران مبنی بر مشغلات فکری و ذهنی است و وسیله‌ی امر آنها عمل صالح و وسیله و توشه‌ی راه دیگران تحصیل وظایف و مناصب است (حقی بروسوی، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۷۳).

۶. علم لدنی

۱.۶. تعریف صوفیان از علم لدنی

سردمداران این گروه تعاریفی را از این علم بیان کرده‌اند که به ذکر چند نمونه می‌پردازیم:

(الف) در حقایق «سلمی» از «ذوالنون» نقل می‌کند که: «علم لدنی آن علمی است که به افراد بنا بر توفیق و خذلان داده می‌شود» (کاشانی، ۱۳۳۶ق، ج ۵، ص ۳۵۶؛ حقی بروسوی، بی‌تا، ج ۸، ص ۳۴۴).

(ب) «جنید» می‌گوید: «آن علم اطلاع از اسرار است که ظنی در آن راه ندارد و خلاف واقع نیست و کشف انوار از امور غیبی است و برای بنده‌ای که تمام جوارحش را از تعلقات دنیوی برهد، گویی نزد خداوند شبحی باشد بدون هیچ تمنی و درخواستی حاصل می‌شود، و خداوند با این علم آنچه صلاح بندگانش در آن است را به اولیایش می‌شناساند».

(ج) در «کشف الاسرار» نیز چنین آمده است: «هر که صفات خود قربان شرع مقدس تواند کرد ما اسرار علوم حقیقت بر دل او نقش گردانیم که ﴿وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾ گویی این علم محقق است که از یافت سخن گوید، نور بر سخن وی پیدا و آشنایی بر روی وی پیدا و عبودیت در سیرت وی پیدا، برقی از نور اعظم در دل وی تافته و چراغ معرفت وی افروخته و اسرار غیبی او را مکشوف شده چنان که خضر را بود در کار کشتی و غلام و دیوار» (میبیدی، ۱۳۷۱ش، ج ۱۵، ص ۷۲۸).

۲.۶. تعریف اندیشمندان از علم لدنی

اندیشمندان اسلامی از اهل تشیع و تسنن تعاریفی برای علم لدنی بیان کرده‌اند؛ مانند:

(الف) نظر مؤلف الکشاف این است که این علم، علم به ذات و صفات است که فقط با توفیقی از جانب خداوند برای بنده حاصل می‌شود (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۷۳۷).

(ب) علامه طباطبایی این علم را علم تاویل حوادث می‌داند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۳۴۲). در توضیح نظر ایشان باید گفت: برخی مواقع حوادث آن چیزی نیستند که در ظاهر به نظر می‌رسند بلکه در ورای آنها حقایق بسیار

متفاوت با ظاهر نهفته است که فردی که در اثر تهذیب نفس و قرب به خداوند تعالی کور دلی از او زدوده می‌شود و به اصطلاح چشم بصیرت پیدا می‌کند، می‌تواند با تأویل حوادث به این حقایق پنهان دست یابد.

در نهایت باید گفت هرچند معمول‌ترین این تعبیر پیش‌گویی از امور آینده است اما علم لدنی همه‌ی این موارد و علم به اسرار و رموز، ظواهر و بواطن، تفسیر و تأویل، مطلق و مقید آیات قرآن، آگاهی کامل از اموری که در گذشته رخ داده است، پیش‌گویی اموری که در آینده اتفاق خواهد افتاد و حتی سایر علوم که بر مردم عادی و حتی برخی دانشمندان پوشیده است مانند: پاسخ‌گویی به مسائل علمی و دفع نواقض و شک و تردیدی که در برخی امور است را در برمی‌گیرد.

از این تعارف و توضیحات چنین برداشت می‌شود که علم لدنی علمی است مبتنی بر رشد که تفسیر منهج از این رشد به «اصابه» یاد کرده است (کاشانی، ۱۳۳۶ق، ج ۵، ص ۳۵۷). مدح این علم به «رشد» آن را از علمی که فرد عالم را به جهل و گمراهی می‌کشاند جدا می‌سازد و بیان‌گر این است که این علم زایل نمی‌شود و نسیان و فراموشی و باطل در آن راه ندارد علاوه بر این؛ علمی است غیر اکتسابی که با تمرین و تجربه و آموزش و اندیشه و استدلال و مقدمات فکری به دست نمی‌آید چون نه از راه حواس ظاهری مانند شنوایی و بینایی آموخته می‌شود و نه از راه حواس باطنی مانند تخیل و تفکر، بلکه از جمله تعلیمات ربوبی است که جزء خدا کسی در آن صنع و دخالتی ندارد و به دانشجویان مکتب ربوبی اختصاص دارد، این امر علم لدنی را از علوم که انسان علاوه بر اینکه می‌تواند از خداوند دریافت کند، می‌تواند از افراد دیگر نیز کسب کند متمایز می‌کند و این علوم در حیطه‌ی علوم لدنی نیستند چون علم لدنی فقط از جانب خداوند دریافت می‌شوند. مانند این قول خداوند که در مورد حضرت داوود عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ» (الأنبياء، ۸۰) علم صنعتی که خداوند به حضرت داوود عَلَيْهِ السَّلَام آموخت علم لدنی خوانده نمی‌شود چون می‌توان آن علم را از غیر خدا نیز آموخت (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۷۳۷).

۳.۶. شرایط افاضه‌ی علم لدنی

برای بهره بردن از این علم چند شرط اساسی لازم است:

۱- توفیق و خواست خداوند: این شرط مهم‌ترین شرط است. در آیه‌ی «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (الکهف، ۶۵) از تقدیم «من لدنا» بر «علماً» اختصاص این علم به خداوند مستفاد می‌شود که بدون توفیق و خواست خداوند به کسی عطا نمی‌شود و در برگزیدن «علمناه» بر «آتیناه» در آیه‌ی «عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (همان) اشاره به تعظیم و بزرگداشت این علم دارد (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۸، ص ۳۱۰).

۲- پاکی روح و جسم از خبائث و بدی‌ها: این پاکی جز با ریاضت و سلوک عابدانه حاصل نمی‌شود.

در الاحیاء آمده است: «کسی که این خصلت‌ها را داشته باشد این علم برای او مفتوح نمی‌شود: کبر، حب دنیا و اصرار بر هوای نفس (غزالی، بی تا، ص ۱۹) که از مهم‌ترین رذایل شمرده می‌شوند.

۳- شرح صدر: این علم شرح صدر ویژه‌ای می‌خواهد و این سعه‌ی صدر خود عبودیت خاص پروردگار و سیر کامل مراحل روحانی و عرفانی را می‌طلبد مقام و عظمت این علم در حدی است که طاقتی خارج از طاقت و توان بشر معمولی می‌طلبد. با این وجود تعبیر به «علماً» که نکره است، و در این‌گونه موارد معمولاً برای تعظیم می‌آید، نشان می‌دهد که آن مرد عالم بهره‌ی قابل ملاحظه‌ای از این علم یافته است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۲، ص ۴۸۰). اگرچه این علم آنقدر وسیع است که تنها قسمتی از آن به حضرت خضر افاضه شده و حضرت موسی علیه السلام نیز درخواست کردند که حضرت خضر علیه السلام تنها قسمتی از این علم را به ایشان تعلیم دهد چون طاقت درک آن را نداشتند. شکی نیست حضرت موسی علیه السلام که کلیم‌الله و پیامبر اولوالعزمی است و نفس قوی و صبر فراوان و کمالات عظیمی دارد، غیر از مردم عادی است. با این حال حضرت موسی علیه السلام نتوانست در برابر این علم شکیبی باشد و سکوت کند و بعد از اعتراض‌های که در برابر اعمال حضرت خضر علیه السلام اظهار داشت حضرت خضر علیه السلام فرمود: «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» (الکهف، ۶۷) یعنی: تو هرگز نمی‌توانی با من شکیبایی کنی) و این‌گونه این دو دریای علم از هم جدا شدند. حضرت موسی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «هیچ‌یک از آن همه مشکلات (عصر فرعون و عصر حکومت بنی اسرائیل با آن همه رنج‌ها) همانند گفتار خضر علیه السلام برایم رنج‌آور نبود که خبر از فراق و جدایی خود از من داد و مرا از علوم خود محروم ساخت» (رازی، ۱۴۰۸ق،

ج ۱۳، ص ۱۷). اینجاست که از پیامبر اسلام ﷺ نیز روایت شده است که فرمودند: «خدا رحمت کند برادر من موسی ﷺ را اگر صبر می‌کرد عجیب‌ترین شگفتی‌ها را می‌دید که کسی ندیده بود» (راوندی، ۱۴۱۸ق، ص ۱۵۷؛ عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۲۸۲).

هم‌چنین از امام باقر یا امام صادق ﷺ [حدیث تصریح نکرده است] روایت شده است: «اگر موسی ﷺ صبر و تحمل می‌کرد آن عالم هفتاد حادثه شگفت‌انگیز را به او نشان می‌داد» (راوندی، ۱۴۱۸ق، ص ۱۵۷؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۳، ص ۳۰۱).

۴.۶. تقسیم‌بندی‌های علم لدنی

۱.۴.۶. براساس شیوه‌ی استفاضه‌ی این علم

برخی از عالمان علم لدنی را براساس شیوه‌ی بهره‌مندی افراد از این علم تقسیم‌بندی کرده‌اند. از جمله «ابن عربی» که از این علم با عنوان «علم غیب» یاد می‌کند و آن را دو دسته می‌داند:

۱- علم غیبی که با ظهور فرشته است و شخص فرشته را می‌بیند که مخصوص انبیا و رسل است.

۲- علم غیبی که مخصوص افراد خاص است که در آن فرشته‌ای رویت نمی‌شود بلکه علم به قلب فرد الهام می‌شود و یا فرشته آن را به قلب القاء می‌کند (ابن العربی، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۶۸). این تقسیم‌بندی ابن عربی بر اساس شیوه‌ی القای علم و رویت یا عدم رویت فرشته در این القاست. به عبارت دیگر؛ دریافت علم غیب از جانب خدا یا مستقیم است و آن به صورت الهام این علم بر قلب فرد است و یا با واسطه است و این واسطه در واقع رهبر و رهنمای سالک است که ممکن است فرشته باشد مانند آموزش جبرئیل به پیامبر اکرم ﷺ یا بشر باشد که این هم می‌تواند پیامبر باشد مانند آموزش علم از جانب پیامبر ﷺ به امام علی ﷺ که فرمودند: «رسول خدا، هزار دراز علم را به روی من گشود، که از هر دری هزار در باز شده، پس هزاران هزار در علم به روی من گشوده شد، به طوری که از گذشته و آینده خبر دارم، از مرگ‌ها و پیش‌آمدها و طریق قضاوت خبر دارم» (ابن بابویه، ۱۳۶۲ش، ج ۲، ص ۵۷۲؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق، ج ۱، ص ۲۳۷؛

طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۵۳؛ ابن شاذان، ۱۳۶۳ش، ص ۱۰۲) یا ولی باشد مانند آموزش خضر علیه السلام به موسی علیه السلام (با توجه به نظر عالمانی که آن حضرت را ولی دانسته‌اند نه نبی).

۲.۴.۶. براساس افراد مستفیض از این علم

می‌توان علم لدنی را براساس افراد دریافت‌کننده‌ی آن به سه گروه تقسیم کرد:

۱- پیامبران: که این علم را به صورت وحی تشریحی توسط فرشته‌ی وحی یا با القای قلبی یا خواب و یا صدای کوبیدن در گوش و راه‌های دیگر دریافت می‌کنند و از آن در انجام مأموریت رسالت استفاده می‌کنند و می‌توانند به اذن خداوند به افراد خاصی آن را آموزش دهند.

۲- اولیاء: کسانی که با اخلاص به جهاد اکبر و ریاضت می‌پردازند و آیین‌های دل را از شهوات و غضب و اخلاق ناپسند و اعمال ناشایست پاک و درونشان را تزکیه کرده و فقط منزلگه معبود یکتا می‌شود، این چنین خداوند آنها را از علم لدنی بهره‌مند می‌سازد و ملکوت آسمان‌ها و زمین برای آنها مکشوف می‌شود و چیزهای را که شرح و وصف آن برای افراد عادی ممکن نیست بر ایشان ظاهر می‌شود و هم‌چنین ائمه علیهم السلام که وارث علم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌باشند و علم را از پیامبر صلی الله علیه و آله دریافت نموده‌اند که سخنان پیامبر خدا خطاب به حضرت علی علیه السلام: «انک تسمع ما اسمع و تری ما اری»، «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا» (حرانی، ۱۳۶۳ق، ص ۴۳۰؛ ابن بابویه، بی‌تا، ص ۳۴۵؛ طوسی، امالی، ۱۴۱۴ق، ص ۵۵۹) و سخنان دیگر و هم‌چنین فرموده‌های خود اهل بیت مانند خطبه‌ای از امام علی علیه السلام که فرمودند: «فَهَذَا عِلْمُ الْغَيْبِ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ وَ مَا سِوَى ذَلِكَ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَعَلَّمَنِيهِ وَ دَعَا لِي بِأَنْ يَعْيَهُ صَدْرِي وَ تَضُمَّمْ عَلَيْهِ جَوَانِحِي» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۶، ص ۱۰۳؛ عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۹۶) دال بر این مدعاست.

۳- افرادی که نه از پیامبرانند و نه از اولیاء: بلکه به خاطر مقام والا و مأموریت‌هایی که خداوند به آنها واگذار کرده، قسمت‌های از این علم به آنها داده شده است مانند: مادر حضرت موسی، مریم مادر حضرت عیسی و افرادی از این

دسته. پس لازم می‌آید که این افراد مانند پیامبران وجودی پاک و با عظمت داشته باشند تا حجاب بین نفس آنها و نفس کلی از بین برود آن‌گاه نور حق بر قلبشان ساطع می‌گردد و ابواب علوم ربانی بر آنها مفتوح و امور غیبی بر آنها مکشوف می‌شود. مؤلف روح المعانی به نقل از «شرح عباره الاحیاء السابقه آنفا» می‌گوید: «این کشف به این صورت است که آن علت مخفی که باعث حل آن مسئله می‌شود بر آنها کشف می‌گردد که خداوند کشف این علت مخفی را به صورت مطلق بر بندگانش حرام کرده است. چون کسی که این سبب را کشف کند، مسئله را حل می‌نماید مانند کشف علت سوراخ کردن کشتی و قتل کودک برای حضرت خضر علیه السلام» (آلوسی، ۱۴۱۵ ق، ج ۸، ص ۳۴۲).

۵.۶. راه‌های القاء علم لدنی

صاحب نظران راه‌هایی را برای القای علم لدنی به افراد شایسته این علم بیان کرده‌اند:

- ۱- وحی: مهم‌ترین راه «وحی» است و همان‌طور که بیان شد وحی طریق انبیاء می‌باشد.
- ۲- الهام: مانند الهام این علم به حضرت خضر علیه السلام (قاسمی، ۱۴۱۸ ق، ج ۷، ص ۶۴؛ نسفی، ۱۴۱۶ ق، ج ۳، ص ۳۴).
- ۳- اشاره: که مؤلف تفسیر روح البیان می‌گوید: «تعلیم علم ربانی به خضر از طریق اشاره به امور سه‌گانه بوده است نه اشاره (و نه عبارت) توسط جبرئیل» (حقی بروسوی، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۷۲) که از آن به «نقش» یاد شده است همان‌گونه که ابن حبان از ابن مسعود از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمودند: «ان روح القدس نفث فی روعی انه لن تموت نفس حتی تستكمل رزقها» (سیوطی، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۸۶).
- ۴- رویای صادقانه: علم لدنی می‌تواند در قالب رویاهای صادقانه نیز به افراد القاء شود.
- ۵- برخی نیز معتقدند افرادی که نبی نیستند نیز فرشته با آنها صحبت می‌کند اما آنان فرشته را نمی‌بینند که در حدیث فریقین به چنین کسی «محدث» گفته می‌شود به این معنی که با اینکه نبی نبوده‌اند اما ملائک با آنها سخن گفته‌اند (الذین تتحدث معهم الملائکة من دون ای یكونوا انبیاء) (سبحانی، ۱۴۱۹ ق، ص ۳۱۵).

۶.۶. تعابیر علم لدنی

۱- «علم لدنی»: (هلالی، بی تا، ص ۲۱۹؛ ابن طاووس، الطرائف، بی تا، ص ۲۹۹) علت این وجه تسمیه این است که این علم از جانب خداوند به بندگان خاص افاضه می شود.

۲- «علم غیب»: آگاهی از علوم و امور غیبی (نسفی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۳۴؛ میبیدی، ۱۳۷۱ش، ج ۵، ص ۴۸؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۷۳۲؛ ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۷، ص ۲۰۴) این دو اسم مهم ترین و پرکاربردترین اسامی برای این علم می باشند که قرآن نیز از این علم با عنوان «علم لدنی»: ﴿وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾ (الکهف، ۶۵) و «علم غیب»: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُؤُسِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ (آل عمران، ۱۷۹) یاد کرده است.

۳- علم الخفیه: (میرزا خسروانی، ۱۳۹۰ش، ج ۵، ص ۳۶۸) این علم، علمی مخفی است که بر افراد عادی پوشیده است.

۴- علم الحقیقه: آگاهی از حقیقت علوم و امور می نامند.

۵- علم باطن: (آگاهی از باطن قضایا) البته برخی با چنین اطلاقی مخالفند مانند: «شیخ عبدالوهاب الشعرانی» که در کتاب «بالدر المنثوره فی بیان زبده العلوم المشهوره» می گوید: «علم باطن، علم خداوند است در مقابل علم ظاهر که برای خلق بر اساس طبقاتشان بر آنها ظاهر می شود. علم باطن علمی است که موقوف بر صحت و درستی و وجهش برای اکثر مردم ظاهر نیست و حصولش بر قوت قدسیه متوقف است نه بر مقدمات فکریه و هم چنین هر علمی می تواند نسبت به فرد عالم به آن علم، به عنوان علم ظاهر، و برای فرد جاهل به آن، با عنوان علم باطن، شناخته شود. مانند علم غریب که بر علم افاق و طلسم و جفر اطلاق می شود چون اکثر مردم از آن آگاهی ندارند (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۸، ص ۳۱۰). با این وجود بیشتر علما علم باطن و حقیقت را همان علم لدنی و ربوبی دانسته اند که به اولیاء الهام می شود.

عده ای علم باطن و حقیقت را از علم ظاهر و شریعت جدا دانسته اند «جلال الدین سیوطی» در این باره می گوید: «برای هیچ کس جزء پیامبر اسلام علم حقیقت و شریعت با هم جمع نشده است و برای هر پیامبری یکی از این دو علم بوده است

به جزء پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ چون آن بزرگوار هم مأمور به تبلیغ حقیقت و هم مأمور به تبلیغ شریعت بوده‌اند» (همان، ج ۸، ص ۳۱۳) البته ایشان بر طبق ظاهر عمل می‌کردند مگر در مواقع ضروری و یا هنگامی که خداوند به ایشان امر می‌فرمود. اما از ظاهر امر پیداست که گام نخست در کسب علم به حقیقت، علم به شریعت و عمل به آن است تا فرد به درجه‌ی تهذیب و کمال برسد که خداوند او را از علم غیب بهره‌مند سازد و از علوم و امور غیبی در حدّ توانش آگاه شود اما کسی که علم به شریعت داشته باشد و مأمور به تبلیغ آن باشد مانند حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام می‌تواند از علم حقیقت بی‌بهره یا بهره‌ناچیزی داشته باشد. چون علم به باطن امور از تعلقات شریعت نیست با این حال موسی عَلَيْهِ السَّلَام برای کسب این علم نزد حضرت خضر رهسپار شد. همان‌گونه که تفسیر روح المعانی نیز تصریح کرده‌اند که کشف و امور غیبی ثمره‌ی اخلاص است که جزء سوم از اجزاء شریعت است در حقیقت، حقیقت مرتبه‌ای از شریعت و نتیجه آن است (همان، ج ۸، ص ۳۴۲).

۷. نتیجه‌گیری

در دسته‌بندی‌های مختلفی که برای علوم شمرده شده است علم لدّنی جایگاه ویژه‌ای دارد. این علم بر اساس شرایطی مانند: عبودیت خداوند و پاکی روح و جان از طرّقی مانند: وحی و الهام به سینه‌ی فراخ کسانی مانند انبیاء و اولیاء و افراد خاصی که بر اساس ریاضت و پیمودن مسیر سلوک درونشان سیقل یافته است و از لوث آلودگی‌ها و تعلقات مادی پاک شده‌اند، القاء می‌شود. از جمله‌ی این افراد حضرت خضر عَلَيْهِ السَّلَام می‌باشد که طبق آیات صریح قرآن و روایات معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام در سایه‌ی عبودیت خداوند واحد، تسلیم محض او شدن و دل از تعلقات مادی و دنیوی بریدن در این وادی عبودیت سزاوار بهره‌مندی قابل توجهی از این علم و مأمور تعلیم پاره‌ای از آن به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام شد و چون قلمروی علم این دو بزرگوار با هم متفاوت بوده است نه تنها سبب نقصان نبوت حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام نمی‌شود بلکه باعث اثبات نبوت حضرت خضر عَلَيْهِ السَّلَام نیز می‌شود؛ به این نحو که در آیه: ﴿وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾ (الکهف، ۶۵) واژه‌ی «لَدُنَّا» نشان می‌دهد که حضرت خضر عَلَيْهِ السَّلَام این علم را به طور مستقیم از جانب خداوند دریافت کرده است و قرینه‌ی دیگر، سخن خود آن بزرگوار است که می‌فرماید: ﴿وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ (الکهف، ۸۲) به این معناست که خداوند دستور انجام این امور را به ایشان داده است که در نهایت نبوت ایشان را نتیجه می‌دهد.

منابع

۱. آلوسی، محمود، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق: علی عبدالباری عطیة، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۲. ابن العربی، *الفتوحات المکیه*، بیروت: دارالصادر، بی تا.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، *الخصال*، محقق و مصحح: علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ش.
۴. همان، *الأمالی*، ترجمه: محمدباقر کمره‌ای، تهران،: کتابچی، بی تا.
۵. همان، *التوحید*، محقق و مصحح: هاشم حسینی، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق.
۶. همان، *عیون أخبار الرضا علیه السلام*، محقق و مصحح: مهدی لاجوردی، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
۷. همان، *معانی الأخبار*، محقق و مصحح: علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.
۸. همان، *علل الشرائع*، قم: کتاب فروشی داوری، ۱۳۸۵ش.
۹. همان، *کمال الدین و تمام النعمه*، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۵ق.
۱۰. ابن شاذان قمی، *الفضائل*، قم: رضی، ۱۳۶۳ش.
۱۱. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، *مناقب آل أبی طالب علیهم السلام*، قم، علامه، ۱۳۷۹ق.
۱۲. ابن طاووس، علی بن موسی، *الطرائف*، ترجمه: داود الهمامی، قم: نوید اسلام، بی تا.
۱۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، محقق و مصحح: جمال الدین میردامادی، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۱۴. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، تحقیق: محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ق.
۱۵. ابوحیان، محمد بن یوسف، *البحر المحیط فی التفسیر*، تحقیق: محمد جمیل صدقی، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۰ق.
۱۶. بحرانی، هاشم بن سلیمان، *البرهان فی تفسیر القرآن*، محقق: الدراسات الإسلامية مؤسسة البعثة، قم، مؤسسه

- بعثت، ۱۳۷۴ ش.
۱۷. برقی، احمد بن محمد، المحاسن، محقق: جلال‌الدین محدث، قم: دارالکتب الإسلامية، ۱۳۷۱ ق.
۱۸. بستانی، بطروس، دائرة المعارف، قاموس لكل فن و مطلب، المجله السادس، تهران: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی تا.
۱۹. بغوی، تفسیر بغوی، تحقیق: خالد عبدالرحمن العک، بیروت: دارالمعرفه، بی تا.
۲۰. ثقفی تهرانی، محمد، تفسیر روان جاوید، تهران: برهان، چاپ سوم، ۱۳۹۸ ق.
۲۱. جزائری، نعمت‌الله بن عبد‌الله، النور المبین فی قصص الأنبياء والمرسلین، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۴ ق.
۲۲. حرانی، ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول، محقق و مصحح: علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۳ ق.
۲۳. حقی بروسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۲۴. حسینی زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، محقق و مصحح: علی هلالی و علی سیری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ ق.
۲۵. راوندی، سعید بن هبة الله، قصص الانبياء، تحقیق: میرزا غلامرضا عرفانیان یزدی خراسانی، قم: الهادی، ۱۴۱۸ ق.
۲۶. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دارالکتب العربی، سوم، ۱۴۰۷ ق.
۲۷. سبحانی، جعفر، عقیده الاسلامیة علی ضوء مدرسة اهل البيت (علیهم السلام)، تحقیق و ترجمه: جعفر الهادی، قم: موسسه امام صادق (علیه السلام)، ۱۴۱۹ ق.
۲۸. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۲۹. همان، الاتقان، تحقیق: سعید مندوب، لبنان: دارالفکر، ۱۴۱۶ ق.
۳۰. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه وآله، محقق و مصحح: محسن بن

عباسعلی کوچه باغی، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.

۳۱. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.

۳۲. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، محقق و مصحح: محمد باقر خراسان، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.

۳۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: محمد جواد بلاغی، تهران: ناصر خسرو، سوم، ۱۳۷۲ش.

۳۴. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق.

۳۵. همان، تاریخ طبری، بیروت: اعلمی، ۱۴۰۳ق.

۳۶. طبری، محمد بن جریر (شیعی)، دلائل الامامة، تحقیق: موسسه بعثت قم، قم: موسسه بعثت، ۱۴۱۳ق.

۳۷. طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرين، محقق و مصحح: احمد حسینی اشکوری، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۵ش.

۳۸. طوسی، محمد بن حسن، الأمالی، تحقیق: موسسه بعثت، قم: دارالثقافه، ۱۴۱۴ق.

۳۹. همان، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: احمد قصیر عاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۴۰. عاملی نباطی، علی بن محمد، الصراط المستقیم إلی مستحقى التقدیم، محقق و مصحح: میخائیل، رمضان، نجف: المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۴ق.

۴۱. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعة، تفسیر نور الثقلین، محقق: هاشم رسولی محلاتی، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.

۴۲. علامه حلی، حسن بن یوسف، کشف الیقین فی فضائل أمير المؤمنین علیه السلام، محقق و مصحح: حسین درگاهی، تهران: وزارت ارشاد، ۱۴۱۱ق.

۴۳. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، محقق و مصحح: هاشم رسولی محلاتی، قم: المطبعة العلمية، ۱۳۸۰ق.

۴۴. غزالی، محمد بن محمد، *احیاء علوم الدین*، بیروت: دارالمعرفة، بی تا.
۴۵. قاسمی، محمد جمال الدین، محاسن التاویل، تحقیق: محمد باسل عیون السود، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.
۴۶. قرائتی، محسن، *تفسیر نور*، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، یازدهم، ۱۳۸۳ش.
۴۷. قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، محقق: حسین درگاهی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۶۸ش.
۴۸. کاشانی، ملا فتح الله، *تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، تهران: کتاب فروشی محمد حسن علمی، سوم، ۱۳۳۶ق.
۴۹. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، دارالحدیث، قم، دارالحدیث، ۱۴۲۹ق.
۵۰. فیض کاشانی، ملا محسن، *نوادیر الأخبار فیما يتعلق بأصول الدین*، محقق و مصحح: مهدی انصاری قمی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱ش.
۵۱. همان، ملا محسن، *الوافی*، اصفهان: کتاب‌خانه امام امیر المؤمنین علی علیه السلام، ۱۴۰۶ق.
۵۲. همان، *الصافی*، تحقیق: حسین اعلمی، تهران: انتشارات الصدر، دوم، ۱۴۱۵ق.
۵۳. فیومی، أحمد بن محمد، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر*، قم: موسسه دارالهجرة، ۱۴۱۴ق.
۵۴. صفار، محمد بن حسن، *بصائر الدرجات*، تصحیح، تعلیق و تقدیم: میرزا حسن کوچه باغی، تهران: اعلمی، ۱۴۰۴ق.
۵۵. مجلسی، محمد باقر، *تاریخ پیامبران علیهم السلام*، قم: سرور، ۱۳۷۵ش.
۵۶. همان، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول صلی الله علیه و آله و سلم*، محقق: هاشم رسولی محلاتی، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۴ق.
۵۷. همان، *بحار الأنوار*، جمعی از محققان، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۵۸. مجلسی، محمد تقی، *روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه*، محقق: حسین موسوی کرمانی، حسین و

- علی پناه اشتهاردی، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور، ۱۴۰۶ق.
۵۹. مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش.
۶۰. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۷۴ش.
۶۱. میبدی، احمد بن محمد، *کشف الأسرار و عدة الأبرار*، تحقیق: علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۱ش.
۶۲. میرزا خسروانی، علی رضا، *تفسیر خسروی*، تحقیق: محمد باقر بهبودی، تهران: انتشارات اسلامیة، ۱۳۹۰ش.
۶۳. نسفی، عبد الله بن احمد، *مدارک التنزیل و حقایق التاویل*، بیروت: دار النفائس، ۱۴۱۶ق.
۶۴. هلالی، سلیم بن قیس، *أسرار آل محمد علیهم السلام*، ترجمه کتاب سلیم، ترجمه: اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی، قم: الهادی، بی تا.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی